**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

18/1/92 تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(ترجیح به اهمیت)**

در بحث تزاحم سه صورت وجود دارد یکی اینکه دوتا واجب هر دو مشروط به قدرت عقلاً باشند اینکه یکی‌شان مشروط به قدرت عقلی باشد یکی مشروط به قدرت شرعی یکی اینکه صورت سوم اینکه هر دو مشروط به قدرت شرعی باشد صورتی که مشروط به قدرت باشند عقلاً صورتی بود که بحث کردیم و ما فقط یک مرجح را قبول کردیم و آن ترجیح به اهمیت هست احتمال اهمیت را هم کافی ندانستیم صورت دوم جایی هست که یکی مشروط به قدرت شرعی است یکی‌شان مشروط به قدرت عقلی است ما قبلاً این را توضیح دادیم که اگر مراد از قدرتی که شرط هست مراد همان قدرتی باشد که موضوع حکم عقل هست یعنی قدرت تکوینی است و تنها فرقشان این باشد که آیا این قدرت تکوینی در ملاک دخیل هست یا در ملاک دخیل نیست یا در لسان دلیل اخذ شده است یا در لسان دلیل اخذ نشده است این چیزها باشد اینها جزء مرجحات نیست و مشروط به قدرت عقلی مقدم نیست بر مشروط به قدرت شرعی بله آنکه اگر مراد از مشروط به قدرت شرعی آن باشد که شرط وجوبش عدم مزاحمت با واجبٍ آخر باشد یعنی به این معنا باشد خب اینجا درست است مشروط به قدرت عقلی یک چنین شرطی را ندارد مقدم هست بر واجبی که مقید هست به عدم مزاحمت با واجب آخر مثلاً اگر یک امر پدر باشد و نماز باشد امر پدر شرطش این هست که مزاحم با واجبات دیگر نباشد که اقتضاء «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» بنابراین اگر پدر امر می‌کند به ترک صلاة اینجا مزاحمت اینها ندارند بلکه صلاة واجب هست و موضوع وجوب امر پدر را از بین می‌برد اینها درست است که تقریباتش را هم گذشت که همان بیان مرحوم آخوند در این جور موارد که می‌فرمایند لازمه‌اش یا تخصیص بلا وجه هست یا لا وجهٍ دائر هست که تقریباتش گذشت می‌ماند صورت سوم مسئله آنجایی که هر دو واجب مشروط به قدرت شرعی باشند به این معنای

اخیر یعنی در هر دوشان قید باشد عدم مزاحمت با واجبٍ آخر در این صورت اخیر آیا ما می‌توانیم جزء مرجحات اهمیت را ذکر کنیم اهمیت جزء مرجحات هست یا جزء مرجحات نیست مرحوم نائینی می‌فرمایند نه در این صورت اهمیت جزء مرجحات نیست به دلیل اینکه اهمیت در صورتی جزء مرجحات هست که دو تا واجب داشته باشیم هر دو واجب ملاکشان بالفعل موجود باشد ولی جایی که یکی از این واجبات ملاک دیگری را از بین ببرد ما نمی‌توانیم آن واجبی که، ملاک دیگری را از بین می‌برد یعنی اصلاً اصل ملاک از بین می‌رود نه اینکه دیگر ملاک ندارد مانع از استیفاءش نیست مانع از تحقق ملاک است خب اینجا شاید آن مهم ملاک اهم را از بین ببرد اگر مهم ملاک اهم را از بین ببرد کسی که مهم را انجام می‌دهد هیچ تفویت ملاکی از شارع صورت نمی‌گیرد چه دلیلی دارید که شما می‌گویید که مهم فعلی نمی‌شود اهم فعلی می‌شود با فعلی شدن اهم مهم دیگر ملاک ندارد نه ممکن است برعکس باشد ممکن است ملاک فعلی بشود با فعلی شدن مهم اهم دیگر ملاک نداشته باشد از کجا ترجیح بلا مرجح قول به اینکه اهم فعلی می‌شود و مانع تحقق ملاک در مهم می‌شود شاید برعکس باشد یک تنظیر در کلام آقای صدر وارد که شده که این در کلام آقای نائینی نیست من ندیدم ولی ایشان موقع نقل از کلام مرحوم آقای نائینی این تنظیر را هم می‌کنند می‌گوید نظیر بحث تعارض اگر دوتا شیء با هم دیگر تعارض داشته باشند یکی می‌گوید نماز مثلاً جمعه واجب است یکی می‌گوید نماز ظهر واجب است ما می‌دانیم که اگر نماز جمعه واجب باشد خیلی اهم است ولی خب از کجا معلوم که نماز جمعه واجب باشد یعنی آن دلیل دالّ بر وجوب نماز جمعه مطابق با واقع باشد ممکن است نماز ظهر واجب باشد چون مثلاً یک دلیل می‌گوید که نماز جمعه واجب است یک دلیل می‌گوید نماز جمعه مستحب است ... است که وجوب از مستحب ترجیح دارد دیگر ولی خب ما از کجا می‌دانیم که دلیل دالّ بر وجوب نماز جمعه صحیح است باید با مرجحات باب تعارض دلیل حجت را از غیر حجت تشخیص بدهیم آن وقت هر کدام ولو آن هست که از جهت اهمیت در رتبه پایین‌تری قرار دارد ولی دلیلش اقوی هست کشف می‌شود آن مطابق واقع هست اینجا هم همین هست از تنظیر

یعنی نمی‌‌خواهیم بگوییم دقیقاً همان باب تعارض است ولی شبیه آن هست که ما نمی‌توانیم حکم کنیم که حتماً اهم وجوبش فعلی هست و با فعلیت وجوب اهم مهم از فعلیت می‌افتد این فرمایش مرحوم نائینی این فرمایش مرحوم آقای نائینی را آقای آقا سید محمد روحانی در منتقی الاصول ایشان پذیرفتند ولی مرحوم آقای خوئی در حاشیه نپذیرفتند و آقای صدر یک تفصیلاتی دادند در بعضی موارد کلام آقای خوئی را پذیرفتند و در بعضی موارد کلام مرحوم آقای نائینی را پذیرفتند مرحوم آقای خوئی ایشان این جور می‌فرمایند، می‌فرمایند که باب تعارض این مطلبی که آقای نائینی فرمودند در باب تعارض درست است ولی در باب تزاحم مسئله این جور نیست ایشان می‌فرمایند که ما اینجا، البته بیانی که آقای خوئی در حاشیه اجود التقیرات دارند با بیانی که آقای صدر از ایشان نقل می‌کند فرق دارد یک مقداری بیانی که آقای صدر نقل می‌کنند یک مقداری شاید فنی‌تر باشد تقریب تا حدودی قابل توجه‌تر باشد به آن بیانی که در خود کلام آقای خوئی وارد شده روشن نیست ایشان چی می‌خواهند بفرمایند حالا پرسش:... بیانی که از آقای نائینی نقل می‌کنند ... پاسخ: بیانی که از آقای خوئی، آقای صدر نقل می‌کنند با بیانی که خود آقای خوئی در حاشیه اجود التقریرات آوردند یک مقداری متفاوت است حالا مثلاً در درس ایشان چیزی گفتند یا ایشان می‌خواهد بگوید آقای خوئی این مطلب را می‌خواهد بگوید یعنی در واقع بیان را یک کمی پخته‌تر کردند و اینها آقای خوئی به هر حال محصل فرمایش ایشان این است که اینکه شما می‌فرمایید که اهم دلیل نداریم بر فعلیتش نه اینجا اهم ما دلیل داریم بر فعلیتش چون در واقع برای فعلیت دلیل اهم باید مقتضی داشته باشد و مقتضی تام باشد و مانع مفقود باشد وجود مقتضی و عدم مانع شرط فعلیت وجوب اهم است خب مقتضی که مفروض این است که موجود هم چون قدرت تکوینی بر اهم وجود دارد آنکه احیاناً ممکن است مانع باشد وجوب مهم هست و اینجا وجوب مهم نمی‌تواند مانعیت داشته باشد تعبیر ایشان این هست ایشان می‌فرمایند که «و ذلک للعلم فی المقام»‌بنابر تقریر آقای صدر که در این کتاب آقای هاشمی وارد شده ایشان می‌فرمایند که «للعلم فی المقام بفعلیة الملاک الأهم. لأن الملاک الأهم علی تقدیر

القدرة عقلاً و شرعاً ثابت»‌این مطلب که مسلم هست که اگر قدرت عقلی و شرعی وجود داشته باشد ملاک اهم ثابت هست خب حالا شما می‌گویید این قضیه تعلیقه صدق می‌کند اما این قضیه تعلیقه اینکه تعلیقش صحیح هست شرطش محقق هست تا با انضمام شرط به قضیه تعلیقه نتیجه گرفته بشود «أما نفس تقدیر القدرة عقلاً و شرعاً فهو محرز وجداناً إذ لا مانع عقلی و لا شرعی من الإتیان بالأهم. أما انتفاء المانع العقلی فواضح، و أما المانع الشرعی فلان ما یتصور کونه مانعاً شرعیاً هو الأمر التعیینی بالآخر المانع عن صرف القدرة الواحدة فی طرف الأهم، و هذا الأمر التعیینی بالآخر غیر محتمل لوضوح أن تعیین الطرف الآخر بلا معین بمعنی» حالا این ادامه‌اش را ببینید «بمعنی ان الأمر» این ادامه در کلام آقای خوئی نیست این ادامه را آقای صدر اضافه کرده ظاهراً در اجود التقریرات نیست «بمعنی ان الأمر دائر بین التخییر و بین تعیین الأهم و أما تعیین غیره فغیر محتمل، فالقدرة علی الأهم عقلاً و شرعاً تامة، فیتم ملاکه و خطابه و یکون بذلک معجزاً مولویاً عن الوجوب الآخر و رافعاً لملاکه» خب این تعبیری هست که آقای خوئی مطرح می‌فرمایند البته اینجا هیچ روشن نشده در فرمایش آقای خوئی که چرا شما می‌گویید که تعیین طرف آخر بلا معین هست و نسبت به اهم احتمال تعیین را مطرح می‌کنید این هیچ همین نکته‌ای که آقای صدر اضافه کردند این نکته را بیان روشنی هم بر این نکته ندارند در چیز چرا شما می‌گویید که احتمال دارد شارع اهم را تعیین کرده باشد نه احتمال هم دارد مهم را تعیین کرده باشد چرا از جهت علم ما نسبت به شارع ما علم‌مان علی السویه است از جهت واقع امر واقع امر هم در مهم این احتمال وجود دارد که او وجوبش فعلی باشد هم در اهم این چه طور شد که یک طرف تعیینش غیر محتمل هست در مورد مهم ولی در مورد اهم تعیینش، این را هیچ روشن نکردند که این چطوری است پرسش:... با توجه به اینکه ... پاسخ: بحث این است که کدامشان را شارع واجب کرده دیگر بحث همین است بحث این است که ما نمی‌دانیم که شارع اهم را واجب کرده تا مهم ملاک نداشته باشد یا مهم را واجب کرده تا اهم ملاک نداشته باشد نسبت علم ما به اینکه اهم و مهم را شارع کدام را واجب کرده باشد علی السویه است به طور

طبیعی اینها حالا در یکجا ممکن است فرق کند حالا آن را بعداً بحثش را عرض می‌کنیم پرسش:... کدام اهم است کدام مهم است دیگر پاسخ: کدام را شارع، پرسش:... پاسخ: نه یقین داریم که اهم است پرسش:... پاسخ: نه بر فرضی که وجوب داشته اهم است ولی وجوب دارد یا ندارد اگر وجوب داشته باشد وجوبش اهم است ولی آیا موضوع دارد یا موضوع ندارد پرسش:... پاسخ: یعنی هر کدام را شارع اهم کرد شارع هر کدام را امر فعلی به آن کرده باشد باعث می‌شود دیگری وجوب نداشته باشد ملاک نداشته اصلاً پرسش:... و فعلی نشود پاسخ: نه ملاک نداشته باشد اصلاً نه فعلی نشدن به خاطر عدم قدرت است اصلاً ملاک نیست یعنی این جور نیست که یعنی در واقع اینجا شارع حتماً یک ملاک بیشتر ندارد این جور نیست که دوتا ملاک داشته باشد هر کدام ملاک داشته باشد و به او امر بکند دیگری ملاک ندارد آن وقت کدام ملاک دارد؟ ... این چه چیزی هست که پرسش:... صغرای این بحث دوران امر بین تعیین و تخییر هم قرار نمی‌گیرد پاسخ: نه اصلاً صغرای آن بحث نیست آنها صغرای آن بحث نیست حالا عرض می‌کنم یک نکاتی اینجا هست که بعداً عرض می‌کنم آقای صدر اینجا وارد بحث که می‌شوند صور مختلفی را متعرض می‌شوند و اینها من نمی‌خواهم همه صورتهایی که آقای صدر مطرح کرده را مطرح کنم دو صورتش را ذکر می‌کنم در مورد یک صورتش بحث می‌کنم اولاً یک نکته‌ای را عرض بکنم قبل از وارد شدن به بحث آقای صدر یک مقداری در کلام آقای نائینی و آقای خوئی اینها اینکه مراد از قدرت شرعی چیست خالی از ابهام نیست هر دو مطلب را در اجود التقریرات اینکه مراد از قدرت،‌قدرت تکوینی باشد و قدرتی که در لسان دلیل اخذ شده باشد هم این را در همین بحث از آن زیاده شده هم این مطلب که گاهی اوقات واجبی مقید هست به عدم مزاحمت با واجب آخر به تعبیر محرم حلال نبودن محلل حرام نبودن یک چنین تعبیر کلام آقای نائینی هست این بحث را روی کدام یک از این مبانی دارد ایشان مشی می‌کند خیلی واضح نیست ولی حالا عرض کردم بحث را باید روی این مبنا ما دنبال کنیم که مراد از قدرت شرعی یعنی اینکه شرط ملاک‌دار بودن واجب عدم مزاحمت با واجب آخر هست والا بنابر سایر احتمالاتی

که در مطلب هست ما اصلاً مرجح بودنِ مقدم بودنِ مشروط به قدرت عقلی بر مشروط به قدرت شرعی را نپذیرفتیم آن خارج از مبناست پس ما بحث را روی این صورت دنبال می‌کنیم اگر مرحوم نائینی هم این صورت را می‌فرمایند که خب درست است پرسش:... پاسخ: یعنی مثالی که عرض کردم در مورد فرض کنید پدر امر کرده است پرسش:... به تکر نماز پاسخ: نه حالا به ترک نماز پدر امری کرده است شوهر هم امر به زن کرده است اگر شارع امر پدر را وجوبش را فعلی را کرده باشد وجوب اطاعت پدر را موضوع وجوب اطاعت شوهر از بین می‌رود چون «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» با توجه به فعلیت امر پدر وجوب اطاعت امر پدر موضوع معصیة الخالق پیش می‌آید اگر برعکس باشد آن ... حالا ممکن است فرض کنید شما اطاعت پدر را خیلی مقدم بدارید یا اطاعت زوج را خیلی مقدم بدارید از جهت اهمیت این بحث این است که هر دو مشروط هستند به قدرت شرعیه. فرض کنید وجوب نذر و وجوب حج، حج جزء اهم واجبات است ولی آن بحث نذر صاحب جواهر و آن بحثها هم همه در واقع اینها این بحثها برای آن بحث معروف نذر صاحب جواهر مطرح شده حالا اصل بحثش را می‌کنیم آن بحث نذر صاحب جواهر و بحث فقهی‌اش را فعلاً کار نداریم پرسش:...برای قدرت شرعی مثل همین وجوب جمعه و وجوب نماز ظهر ... قدرت بر هر دو تکویناً دارند اما این را از روی ... پاسخ: نه این جزء قدرت شرعیه نیست اصلاً پرسش:... پاسخ: مراد ما از قدرت شرعیه این هست که جایی که ملاک وجوب یکی مقید به عدم مزاحمت با واجب آخر باشد پرسش:... پاسخ: حالا عرض می‌کنم. آقای صدر اینجا سه صورت بحث را مطرح کرده یعنی دو صورت اصلی مطرح کرده یعنی دو صورت اصلی مطرح کرده یک مقداری در تقریرات آقای هاشمی من یک نوع تشویشی می‌بینم ایشان یکی عدم اشتغال بواجبٍ آخر را مطرح کرده و می‌گوید مراد از قدرت شرعیه گاهی اوقات عدم اشتغال به اصطلاح شرطیت عدم اشتغال به واجب آخر هست گاهی اوقات عدم موجز مولی این عدم موجز مولی مراد عدم وجوب واجب آخر است یک موقعی اشتغال به واجب آخر عدمش شرط می‌شود گاهی اوقات نفس وجوب حالا چه اشتغال ورزیده

باشد اشتغال نورزیده باشد آن را بعد ایشان در صورتی که عدم اشتغال بواجبٍ آخر را کلام میرزای نائینی را می‌پذیرد به یک بیانی که خیلی من سر و ته این بیان را نمی‌فهمم حالا بماند آن بحث من آن صورتی که می‌خواهم الان صحبت کنم در مورد این صورت هست جایی که شارع عدم امر به خلاف را در موضوع یک واجب اخذ کرده باشد عدم وجوب واجب آخر شرط وجوب واجب هست یعنی هم اهم شرط وجوبش عدم وجوب واجب آخر هست هم مهم شرطش عدم وجوب واجبٍ آخر هست بعد این هم دو قسم کرده این دو قسم کرده ایشان حالا دو قسم را من به این تعبیر بیان می‌کنم یک موقعی عدم وجوب منجز موضوع هست برای واجب آخر یعنی هر یک از این دو واجب به شرطی که وجوب واجب دیگر منجز نشده باشند فعلی می‌شوند شرط فعلیت هر کدام عدم وجوب واجب آخر منجز گاهی اوقات عدم وجوب واقعی ولو منجز هم نباشد بعد آنجایی هم که منجز نباشد را آنجایی عدم وجوب واجبی را هم دو قسم کردند که در یک قسمش کلام مرحوم نائینی را قبول کردن ولی در یک قسمش قبول نکردند حالا من آن قسمتی که می‌خواهم الان صحبت کنم این فرض هست جایی که شرط وجوب هر واجبی عدم وجوب واجب آخری که منجز باشد در این صورت مرحوم آقای صدر کلام آقای خوئی را پذیرفته‌اند که اهمیت مرجح هست می‌گویند اگر اهم مقید باشد به عدم وجود واجب منجز مهم هم به همین قید مقید باشد اینجا ترجیح به اهمیت صحیح است چطور ایشان می‌فرمایند که بدلیل اینکه ما اهم را قدرت برایش که داریم نسبت به مهم، مهم قطعاً منجز ندارد وجهی ندارد که مهم تنجیز شده باشد درست است که مهم ثبوتاً‌ممکن است واجب باشد یعنی احتمال دارد شارع واقعاً مهم را واجب کرده باشد ولی واجبش منجز که نشده برای ما که این به تعبیر دیگر حالا به جای منجز شما بفرمایید معلوم یعنی وجوب مهم که اگر هم واقعاً واجب باشد برای ما که معلوم نشده که پس بنابراین ما قطعاً مهم وجوبش منجز نیست وقتی مهم وجوبش منجز نشد پس موضوع اهم فعلی است موضوع اهم که فعلی شد خب ما به اصطلاح آن اهم را اخذ می‌کنیم و می‌گوییم که با فعلیت موضوع اهم و تنجز وجوب اهم دیگر مهم ملاک ندارد چون مزاحم است با یک واجب آخری که منجز

هم هست این جوری بیان را مطرح می‌کند پرسش:... می‌فرمایند چه جوری مهم را از تنجیز می‌اندازد پاسخ: ایشان می‌گوید مهم قطعاً تنجیز ندارد چون ما یقین داریم که مهم تنجز که ندارد اگر تنجیز داشته باشد باید معلوم بشود دیگر وجهی ندارد برای تعیّن مهم پرسش:... چون معلوم نیست پاسخ: چون معلوم نیست... ولی واقع امر این است عین همین بیان در ناحیه اهم هست ما اهم را هم می‌دانیم که فعلی نیست به دلیل اینکه اهم دلیل، پرسش:... پاسخ: علم به آن هم نداریم تنجز آن او را هم نداریم و بتعبیرٍ آخر اینجا دور پیش می‌آید به تقریر دیگر ببینید منجز بودن اهم تنجیز اهم متوقف است بر عدم تنجیز مهم چون اگر مهم تنجیز بشود اهم دیگر از فعلیت می‌افتد دیگر اینکه اهم منجز شدنش متوقف است بر عدم تنجیز مهم و عدم تنجیز مهم هم متوقف است بر اینکه اهم منجز نباشد پرسش:... پاسخ: متوقف است معذرت می‌خواهم عدم تنجیز اهم ببیند متوقف است بر تنجیز اهم ما در می‌دانیم که مهم همه شرایطش موجود است اگر چیزی بخواهد مهم را از تنجیز بیاندازد تنجیز اهم است این تنجیز اهم هست که باعث می‌شود که مهم از تنجیز می‌افتد پرسش:... پاسخ: نه خود تنجیز،‌تنجیز که با علم مساوق است حالا بفرمایید علم است حالا به جای تنجیز کلمه علم به کار ببرید علم به فعلیت اهم متوقف است بر اینکه علم به فعلیت مهم نداشته باشیم و علم به فعلیت مهم نداشتن متوقف است بر اینکه علم به فعلیت اهم ... ببیند در واقع هر یک از اینها ... این جور تعبیر بکنیم حالا با همین تعبیر تنجیزی ببینید در چه صورت اهم تنجیز پیدا می‌کند در صورتی که مهم تنجیز پیدا نکند و شرطش این است و ما علم هم داشته باشیم که مهم تنجیز ندارد علم داشته باشیم چون برای اینکه اهم تنجیز پیدا کند باید موضوعش محقق باشد موضوعش عدم تنجیز مهم است و ما باید این موضوع را هم احراز کنیم تا آن طرفش احراز بشود پس تنجیز اهم متوقف است بر عدم تنجیز مهم عدم تنجیز مهم در چه صورتی مهم تنجیز پیدا نمی‌کند در صورتی که اهم تنجیز پیدا کند چون تمام شرایط تنجیز مهم موجود است تنها به وسیله عدم وجود مانع که مانعش وجوب واجب آخر منجز و وجوب واجب آخر منجز، هیچ واجب دیگری هم اینجا مورد بحث نیست اگر باشد آن اهم است پس تنجیز اهم

متوقف است بر عدم تنجیز مهم و عدم تنجیز مهم هم متوقف است بر تنجیز اهم دور است دیگر یک دور صریح اینجا هست و اساساً این معنایش این هست که نمی‌توانید شما موضوع را تنجیز قرار بدهید موضوع را نباید تنجیز قرار بدهید اصلاً فرض از اساس درست موضوع را باید این جور قرار بدهید که هر یک از اینها وجوبش متوقف است بر عدم وجوب واقعی دیگری پرسش: که آن معلوم نیست .. پاسخ: و آن وجوب واقعی در هر دو احتمال دارد ممکن است آن وجوب واقعی اهم باشد آنکه واقعاً وجوب داشته باشد اهم است ممکن است آنکه واقعاً واجب باشد مهم است و ما نمی‌دانیم کدام به کدام است پرسش:...بگوییم آخرش نمی‌دانیم دیگر یعنی ... پاسخ: دور پیش می‌آید معنایش این است که یعنی هیچکدام نمی‌توانند فعلی بشوند در حالی که ما می‌دانیم یکی از اینها فعلی است یعنی اگر بخواهید یکی‌شان پرسش:... پاسخ: نه منجز با علم یکسانند نمی‌شود که واقعاً منجز باشد ما ندانیم منجز بودن اگر منجز است یعنی ما می‌دانیم نمی‌شود که این آن فرق دارد آن ممکن است یک شییء واقعاً واجب باشد ولی ما علم نداشته باشیم آن عیب ندارد ولی منجز باشد و ما ندانیم نمی‌شود آن مشکلش این است پرسش: حاج آقا نتیجه تخییر می‌شود؟ پاسخ: نه حالا عرض می‌کنم.

بنابراین اصلاً این فرضی که آقای صدر مطرح کردند خود فرض اشکال دارد و نتیجه‌اش هم آن نتیجه‌ای که آقای صدر فرمودند نیست آن فرض اگر بخواهد یک نوع دور اینجا وجود دارد یعنی در هر یک از دوتا واجب بخواهد معلوم الفعلیه باشد نه فعلیت واقعی فعلیتش به مرحله تنجیز و علم برسد دوری است هیچکدامشان نمی‌شود علم به فعلیتش حاصل بشود بنابراین پرسش:... منجز بودن حتماً باید به صورت متعیّن مگر معلوم بشود ... پاسخ: علم تنجیز به فعلش موضوعند پرسش:... ما در بحث اشتغال هم همین را داریم دیگر پاسخ: نه علم به اینکه این بالفعل بخواهد منجز باشد نمی‌شود علم تنجیز بالفعل این داشته باشیم و تنجیز بالفعل آن پرسش:... یعنی احدهما اجمالاً می‌دانیم منجز است پاسخ: به چه عنوان منجز است؟ پرسش:... به هر حالا یکی از این دو واقعاً منجز شده پاسخ: چرا؟

حالا صبر کنید آن بحث چیز این هست ما در واقع باید وجوب هر کدام را متوقف بدانیم بر عدم فعلیت واقعی وجوب دیگری نه عدم تنجیز وجوب واقعی اگر عدم تنجیز باشد هیچکدامشان نمی‌‌توانند وجوب پیدا کنند چون هیچکدامشان تنجیز بالفعل در عالم واقع ببیند تنجیز گاهی اوقات یکی‌شان آن واحد لا بعین حالا این نمی‌خواهم وارد بحث این بشوم که آیا تنجیز وصف خارج هست یا وصف وجود علمی هست تصورات هست آن یک سری ریزه‌کاریها دارد اجازه بدهید وارد تفصیل آن بحث نشوم به نظر می‌رسد که صورتی که اصلاً تصویر می‌توانیم ما بکنیم این صورت هست که هر یک از دو واجب مقید باشد به عدم وجوب دیگری در متن واقع نه عدم تنجیز دیگری اگر چنین شد در هر کدام از اینها احتمال دارد او فعلی باشد وجوب دیگری را از بین ببرد آن یکی ممکن است فعلی باشد وجوب این را از بین ببرد هر دو این احتمال در هر دو وجود دارد وقتی که چنین احتمالی وجود داشت و ما علم اجمالی داریم که یکی از اینها بالفعل واجب است این آن وقت داخل در آن بحث است ما سابق این بحث را مطرح کردیم که جایی که دوتا واجب، واجب مشروط به قدرت شرعی باشد علم اجمالی به وجوب احدهما داریم یا این علم اجمالی به خاطر این هست که ما خارجاً ‌علم داریم یقین داریم که یکی از این دوتا واجب هست یا اطلاق ادله اقتضاء می‌کند،‌اطلاق ادله اقتضاء می‌کند که وجهی نداریم آن مقداری که ما مسلم می‌دانیم اینکه هر دو واجب بودنش اشکال دارد اما واجب بودن یکی لا بعین اشکال ندارد خود اطلاق ادله اقتضاء می‌کند که یکی از این دوتا حتماً واجب هست و این یکی مانع فعلیت و ملاک‌دار بودن وجوب دیگری است وجوب دیگری را از بین می‌برد پس ما وقتی علم اجمالی داشته باشیم این علم اجمالی امتثال قطعی‌اش امکان‌‌پذیر نیست امتثال از قطع که رفتیم پایین امتثال غیر قطعی‌اش همان بحثی که قبلاً مفصلش بحثش را کردیم که لازمه‌اش این است که امتثال ظنی بکنیم امتثال ظنی به این نحو که ارزش احتمالی در هر طرف احتمال وجوب در احتمال اهمیت در هر طرف بیشتر باشد آن طرف را باید مقدم کنیم پس بنابراین اهمیت به تنهایی اینجا کافی نیست احتمال وجوب باید پایش را وسط بکشیم اگر دوتا واجب باشند یک واجب

احتمال وجوبش هفتاد درصد است ولی درجه اهمیتش پایین‌تر است باید حاصل ضرب درجه اهمیت در احتمال وجوب هر طرف احتمال فعلیت وجوب اگر در جایی احتمال فعلیت وجوب یکسان باشد که معمولاً‌هم همین جور است معمولاً ما علم به مغیبات نداریم پرسش:... پاسخ: چون احتمال وجوب را علم نداریم پس بنابراین آن طرفی که اهم هست مقدم می‌شود به این نکته یعنی ما اهمیت را معمولاً‌مقدم می‌داریم ولی به خاطر اینکه امتثال ظنی آن تکلیف معلوم بالاجمال است یعنی آن معلوم بالاجمالی که هست آن معلوم بالاجمال ممکن است این طرف باشد اگر این طرف باشد فرض کنید در متعارف موارد که احتمال وجوبها یکسان هست این احتمال وجوبها چون یکسان هست اگر در طرف اهم باشد آن وجوب بالفعل میزان خسارتی که مولا می‌بیند خیلی بیشتر است اگر در طرف مهم باشد میزان خسارت کمتر است عقل حکم می‌کند طرف اهم را شما مقدم بدارید تا خسارت احتمالی مولا کمتر باشد چون در واقع ما علم اجمالی با علم اجمالی آن واجب تنجیز می‌شود واجب که تنجیز شد آن واجب امتثالش را می‌طلبد پس بنابراین ما اهم معمولاً مقدم می‌داریم ولی به این نکته به دلیل اینکه معمولاً‌احتمال وجوب در کلا الطرفین علی السویه است چون احتمال وجوب در کلا الطرفین علی السویه هست آن علم اجمالی که اینجا دارد اقتضاء می‌کند ما طرف اهم را ترجیح بدهیم پس بنابراین ما فرمایش آقای خوئی را می‌پذیریم با این توضیحاتی که عرض کردیم که حالا اصل مطلبش این هست که باید دید که اگر یک جایی تصادفاً احتمال وجوب در یک طرف بیشتر شد او باید آن را ضرب کنیم در اهم یعنی اصل نکته این هست چون علم اجمالی داریم به یک وجوب بالفعل در ما نحن فیه آن علم اجمالی اقتضای، و اینجا هم برائت و اینها جاری نمی‌شود چون علم اجمالی داریم دیگر جای آن برائت و آن بحثهایی که می‌کردیم اینجا نیست با وجود علم اجمالی دیگر برائت جایش نیست برائت که جایش نشد این علم اجمالی اقتضای امتثال دارد امتثال قطعی‌اش که امکان‌پذیر نیست امتثال ظنی‌اش را باید بکنیم امتثال ظنی‌اش به این هست که آن تکلیف اهم را انسان انجام بدهد اگر تکلیف اهم را انجام بدهد احتمال خسارت دیدن مولا یعنی اگر مهم را انجام داده پنجاه

پنجاه است دیگر احتمال اینکه اهم را انجام بدهد و اهم واجب باشد پنجاه پنجاه است احتمال اینکه یعنی این باعث می‌شود که اگر شما اهم را انجام بدهید خسارت دیدن مولا کمتر باشد پرسش:... فاصله باید در حدّی باشد که ... پاسخ: بله آن فاصله هم باید در حدّی باشد که استحباب وجوب را بیاورد آن اصل مطلب سر جای خودش هست البته نه اینجا ممکن است بگوییم عقل انسان علم اجمالی دارد این واجب است حالا این آیا اینجا نه اینجا فاصله‌ای اینجا مطرح نیست چون علم اجمالی داریم امتثال قطعی که امکان‌پذیر نیست چون برائت جاری کنید اینجا جای برائت جاری کردن نیست آنجا‌ها ما با توجه به برائت می‌خواستیم چیز بکنیم پرسش:... تخییر بگوید پاسخ: وجه تخییر چی هست؟ پرسش:... پاسخ: مگر بگوییم عقلاً در جایی که ما مقدار فاصله کم هست عقل می‌گوید اینجا ... عیب ندارد آنجا همین جور است علی أی تقدیر بحثها این است یعنی بحث از آن سمت و سویی که آقایان مطرح کردن باید به سمت و سوی علم اجمالی و نحوه تنجیز علم اجمالی و این بحثها باشد که ما بحثش را مفصلاً قبلاً مطرح کردیم در نتیجه محصل عرض ما این هست در متعارف موارد که علم به وجوب احتمالش نسبت به اهم و مهم یکسان هست اهمیت اهم ولو اهمیت احتمالیش منشأ ترجیح می‌شود به این بیان علم اجمالی که عرض کردیم دیگر حالا ریزه‌کارهایی در این بحث هست من نمی‌خواهم وارد آن ریزه‌کاری‌ها و اینها بشوم دیگر همین مقدار کافی هست. پرسش:... پاسخ: برائت جاری می‌شود علم اجمالی نداریم که پرسش:... پاسخ: علم اجمالی منحل می‌شود چون یقیناً‌مقدار قدر مشترک واجب است نمی‌دانیم بیشتر از آن وجود دارد یا بیشتر از این وجود ندارد پرسش: قدر مشترک چی هست؟ پاسخ: قدر مشترک بین دوتا شیء یعنی دوتا شیء هستند که ملاک دارند هر دو هم مشروط به قدرت عقلیه‌اند این ملاک دارد این ملاک به مقدار مساوی این مسلم است یعنی مسلم دارم که ده درجه ملاک از شارع اینجا وجود دارد احتمال می‌دهم این ده درجه یک ده درجه دیگری هم وجود داشته باشدنسبت به آن ده درجه زاید برائت جاری می‌کنم البته خب اینجا بحث دیروز هم یکسری بحثهایی وجود دارد که من نخواستم واردش بشوم آنها ممکن است شخصی بگوید اینجاها

مثلاً آیا ادله برائت خارجاً استظهار می‌شود کرد این موارد را نمی‌شود موارد تزاحم را بحثهای استظهاری اثباتی را ممکن است شخصی مناقشه بکند و امثال اینها و من به نظرم نکته خاصی برای مناقشه نیست یعنی وجهی ندارد که ما ادله برائت را بخواهیم قاصر بدانیم اینجا نکته عقلائی‌اش اگر هم ادله برائت به عینه این موارد را شامل نشود یعنی بنصه شامل نشود ملاکاً‌این موارد را می‌گیرد نکته خاصی عرفاً‌به نظر نمی‌رسد که این موارد برائت در آنها جاری نشود این حالا اجمال بحث.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»